

مخاطبان همچون داوران

به بهانه جشنواره بزرگ برگزیدگان

محسن هجری

اکنون به مخاطبانی دارای قوه ادراک و انتخاب تعبیر می‌شوند. به اقتضای این تحول است که مجموعه‌ای از بزرگسالان جامعه، تحت عنوان نویسندگان کودک و نوجوان، به عرصه آمده‌اند تا پاسخگوی نیازهای این نسل باشند. بنابراین، دومین پیام جشنواره این بود، «باید بلوغ فکری و تاریخی کودک و نوجوان را در فضای کنونی باور کرد». اگر چنین نبود، ضرورتی برای شکل‌گیری جامعه نویسندگان کودک و نوجوان احساس نمی‌شد. با وجود این، به نظر می‌رسد که حتی در مجموعه نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان و هم چنین دست‌اندرکاران جشنواره، درونی کردن این باور به زمان بیشتری نیاز دارد. هنگامی که بحث از قضاوت در باب ادبیات کودک و نوجوان و نویسندگان این حوزه می‌شود، این پرسش به ذهن می‌آید که با چه ملاک و معیاری می‌توان به داوری نشست؟ آیا از صافی شخصیت نویسنده عبور کنیم و سپس به ارزیابی نوشتار او بپردازیم یا این که نوشتار مورد نظر را بدون توجه به شخصیت نویسنده، مورد ارزیابی قرار دهیم؟ برای من، این پرسش مطرح است که اگر نام سیلور استاین را از پای کتاب او بردارند و عنوان نویسنده گمنامی را بر آن حک کنند، آیا باز هم مورد توجه خواهد بود؟ و در مقابل، آیا اگر نارساترین نوشتارها را به نام معروف‌ترین نویسنده‌ها عرضه کنیم، آیا منتقدین نخواهند گفت که این سبک عجیب و معلق، تحولی شگرف است که باید با چشمی دیگر

جشنواره بزرگ برگزیدگان ادبیات کودک و نوجوان، بی‌آن که بخواهیم با یک نگاه معطوف به نتیجه و ارزیابی کمی و کیفی، آن را مورد بررسی قرار دهیم، «فی‌نفسه» می‌تواند گام بزرگی در احیای ادبیات کودک و نوجوان تلقی شود.

عبارت «فی‌نفسه» را از آن جهت به کار می‌برم تا در کالبد شکافی این جشنواره، با ریزبینی و کاوش در اجزا و محتوای آن، از جهت‌گیری اصلی آن غفلت نورزیم. یعنی با وجود حتی بنیادی‌ترین انتقادهای بر ساختار این جشنواره، نباید و نمی‌توان تأثیرگذاری آن را بر روند ادبیات کودک و نوجوان نادیده گرفت.

پیام ساده جشنواره این بود، «هستی مجموعه ادبیات کودک و نوجوان را باید باور کرد». اگر سی و پنج سال به عقب بازگردیم و آثار حیاتی این مجموعه را جست و جو کنیم، تنها با کورسوهایی مواجه خواهیم شد که به صورتی پراکنده رخ می‌نمایند. شاید برخی، این تحول شگرف را اقتضای زمانه بدانند، اما در یک مقایسهٔ اجمالی با دیگر ملل در حال توسعه، خود را نه در سلک پیشروان این قافله، بلکه در هیات یک مجموعه بالنده می‌یابیم که هر روز یک گام به جلو برداشته‌ایم.

این بالندگی به نوعی، محصول تغییر نگاه به کودکان و نوجوانان است. مخاطبانی که در سال‌های نه چندان دور تنها با شیطنت و بازیگوشی توصیف می‌شدند و همه در انتظار عاقل شدن و بلوغ آن‌ها روزشماری می‌کردند،

و نوجوان، باید معطوف به میزان تأثیرگذاری یک اثر بر مخاطب باشد. در غیر این صورت، هیچ سبکی فی‌نفسه واجد ارزش نیست. از آن جا که رابطه متقابل نویسنده و مخاطب، هیچ گاه یک سویه تعریف نخواهد شد، بدین جهت نویسنده فارغ البال از میزان تأثیرگذاری بر مخاطب، نمی‌تواند به سبک مورد نظر خود دل خوش دارد و به طریق اولی، داوری نیز باید از این قاعده تبعیت کند. اگر چنین باشد و اساسی‌ترین معیار، میزان تأثیرگذاری یک اثر بر مخاطب قلمداد شود و سبک شناسی نوشتار تابع این مقوله گردد، در آن صورت، در عرصه قضاوت با تناقض عجیبی مواجه می‌شویم. چرا که ظاهراً قرار است ما کسانی را برگزینیم که بیشترین تأثیر را بر کودک و نوجوان در هیأت یک مخاطب گذارده‌اند، اما بزرگسالان معرکه گردان اصلی این قضیه می‌شوند و مخاطب خردسال که در مفروض کنونی ما واجد شعور و بلوغ تاریخی است، در عرصه قضاوت کنار گذاشته می‌شود. این نکته همان گونه که اثبات شد، بدیهی می‌نماید که داوری بزرگسالان، لامحاله قربانی پیش‌فرض‌ها و تعلق خاطر شخصی به سبک‌ها می‌شود؛ به ویژه آن که قضاوت کنندگان، با وجود داشتن سلامت نفس، نهایتاً عضوی از این مجموعه هستند و پیشینه‌ای ملو از چالش با رفقا و رقبا را با خود حمل می‌کنند. اما حتی اگر با این نقیصه مواجه نبودیم، داوری در باب تأثیرگذاری آثار، باید به کسانی سپرده شود که مخاطب اصلی این آثار هستند. سرانجام این است که یک داور مثلاً ۹ ساله، بعد از خواندن یک اثر، در مقام قضاوت، تنها به گفتن این جمله اکتفا کند: عالی بود، داستان آن به من چسبید! یا این که بگوید، من منظور نویسنده را نفهمیدم...

همان طور که گفته شد، جشنواره بزرگ برگزیدگان ادبیات کودک و نوجوان، دربرگیرنده

آن را دید؟! به نظر می‌رسد ما در عرصه قضاوت، هیچ گاه با یک ذهن خالی و به اصطلاح بیطرف، به داوری نخواهیم نشست. وجود پیش‌فرض‌ها، سبک‌ها، حسن‌ظن‌ها و سوءظن‌ها، شبکه در هم تنیده‌ای پدید می‌آورد که تا اعماق سلول‌های ذهن تار می‌گستراند؛ به ویژه اگر ملاک‌های از پیش تعیین شده‌ای بر داوری ما حاکم نباشد. اما گاه با پدیده پیچیده‌تری مواجه هستیم؛ یعنی به ظاهر ابتدا ملاک‌هایی را تدوین می‌کنیم و سپس به داوری در مورد آثار می‌پردازیم، اما در واقع، همین ملاک‌ها محصول پیش‌فرض‌هایی است که در برخورد با اشخاص و سبک‌های نوشتاری آن‌ها در ذهن ما شکل گرفته است. یعنی اگر نویسنده‌ای را مقبول می‌یابیم دست بر قضا او نیز با زبانی طنزگونه و به اصطلاح خودمانی قلم می‌زند، این ویژگی را در یک فضای تجربی و انتزاعی به صورت یک ملاک ترسیم می‌کنیم و سپس بر آن می‌شویم که سایر سبک‌ها را با آن مورد سنجش قرار دهیم که در این میان، طبیعی می‌نماید که آثار متفاوت، نادیده گرفته شوند. به عبارتی دیگر، ملاک‌ها و معیارهای داوران بزرگسال، تابعی از نگاهی سبک شناسانه است که سرانجام، مجموعه‌ای از چارچوب‌های انتزاعی برگرفته از یک روند تاریخی را شامل می‌شود و به همین دلیل، از کمترین انعطاف در مقابل نوآوری‌ها برخوردار است. این ویژگی غیرمنتظره نیست؛ چرا که با معیارهای اخذ شده از تجربه‌های پیشین، نمی‌توان به ارزیابی تجربه‌های نو پرداخت. مگر این که به سان آثار مشهور، یک فرآیند طی شود و سبک نویسنده مقبولیت یابد. البته، می‌تواند برعکس این هم روی دهد و چه بسا در طول زمان، بسیاری از این نوآوری‌ها به وادی فراموشی سپرده شوند.

گویا ما این نکته را فراموش کرده‌ایم که داوری سبک شناسانه، به ویژه در ادبیات کودک

دو باور بود. نخست باور به هستی مجموعه فعال نویسندگان این حوزه و دوم باور به بلوغ فکری و تاریخی کودکان و نوجوانان، به عنوان مجموعه‌ای که در شرایط کنونی، تعریف جدیدی یافته و صلاحیت آن را پیدا کرده که مخاطب خیل قابل توجهی از نویسندگان واقع شود. و اما این پرسش رخ می‌نماید که باور دوم، در عرصه داوری جشنواره، چگونه به منصفه ظهور رسیده و سازمان داوری، چگونه از باور دوم تأثیر پذیرفت؟

ذهنیت شکل گرفته بزرگسالان در عرصه داوری ادبیات کودک و نوجوان، در قالب یک تمثیل، به همان راهزن افسانه‌ای می‌ماند که برای سنجش قد و قواره مطلوب اسرای خود، از یک تخت سود می‌جست.^(۱) این خصلت اجتناب ناپذیری می‌نماید و نباید پنداشت که در صورت تغییر عناصر هیأت داوری، نتیجه واقعی‌تری به دست می‌آید؛ چرا که به نظر می‌رسد طیف بزرگسال، به دلیل وجود پیش فرض‌ها و هم چنین احساس قضاوت (که این مورد اصلاً قابل انکار نیست)، نمی‌تواند از عهده این کار برآید؛ خلاصه این که سبک شناسی می‌کند، اما در مقوله تأثیرگذاری بر مخاطب، از ابزارهای لازم برخوردار نیست. شاید گفته شود که اگر بزرگسالان، در تعیین میزان اثرگذاری آثار نمی‌توانند نقش خود را ایفا کنند، پس چگونه است که برای این رده سنی، دست به قلم می‌برند؟ نقطه بحران ادبیات کودک و نوجوان در ایران، همین جا خود را عیان می‌کند. در میان تمامی ناشران دولتی و خصوصی، چند مجموعه را سراغ داریم که هیأت تصمیم گیرنده در رد و قبول یک اثر، از کودکان و نوجوانان، به صورت سازمان یافته سود جست به باشند؟

شاید گفته شود در تشخیص میزان اثرگذاری یک کتاب بر مخاطب کودکان و نوجوانان، می‌توان

از اقبال عمومی به کتاب و اصطلاحاً در نظر گرفتن نبض بازار سود جست. این فرضیه در صورتی کارآمدی داشت که خواننده خردسال، فارغ‌البال از گرایش‌های عوامانه یا القائات والدین و اطرافیان، فرصت انتخاب می‌یافت. در آن صورت، میزان فروش یک اثر و اقبال عمومی، می‌توانست ملاک خوبی در تعیین میزان تأثیرگذاری یک کتاب بر خواننده خردسال باشد. مضاف بر این که به دلیل نبودن امکانات مادی برای مؤلفین و نویسندگان، در حال حاضر، میزان فروش یک اثر تابعی از قدرت تشکیلات توزیع کننده آن است.

حتی جوایزی که در جشنواره‌های مختلف، به کتاب‌ها و آثار تعلق می‌گیرند، به دلیل انطباق با سلیقه بزرگسالان، نمی‌تواند منعکس‌کننده تأثیر این گونه کتاب‌ها بر مخاطب خردسال باشد. با آن که دو عنوان از تألیفات نگارنده در جشنواره‌های مختلف، مفتخر به دریافت جوایزی شده است، اما باور ندارم که این موضوع نیز شاخص مطمئنی در ارزیابی میزان تأثیرگذاری آثار بر مخاطبان باشد. شاید از دیدگاه برخی کارشناسان، این پیشنهاد آرمانگرایانه به نظر رسد و اشکال گرفته شود که چگونه کودک و نوجوان، از عهده سبک شناسی برمی‌آید و چگونه اثربرتر را برمی‌گزینند؛ در پاسخ، باید گفت که هدف از به کار گرفتن کودکان و نوجوانان در سازمان داوری مجموعه‌های گوناگون ادبیات کودک و نوجوان، سپردن یک نقش خارج از توان به آن‌ها نیست، شاید ضروری باشد در این جا دو مقوله سبک‌شناسی و تأثیرگذاری را از یکدیگر

۱. منظور، تخت «پروکوست» است. او هر که را اسیر می‌کرد، روی این تخت می‌خواباند و اگر طرف، اندازه تخت می‌بود، او را رها می‌کرد. اما وای به حال کسی که درازتر و یا کوتاه‌تر از تخت بود! چون پای درازترها را با اره می‌برید و کوتاه‌ترها را آن قدر می‌کشید تا با درازی تخت، هم اندازه شوند!

و در گام بعدی، کارشناسان و متخصصان بزرگسال را به کار بگیریم تا با سبک‌شناسی آثار، آن‌ها را طبقه‌بندی کنند. اگر گام سخت در داوری آثار، ارزیابی میزان اثرگذاری و اثرپذیری باشد، به اعتبار همین مقوله، در گام بعد سبک‌نویسنده می‌تواند حایز اهمیت شمرده شود و در کنار سبک‌های پیشین قرار گیرد.

جشنواره بزرگ برگزیدگان ادبیات کودک و نوجوان، محل ظهور این باور بود که نویسندگان کودک و نوجوان، شأن وجودی پیدا کرده‌اند. امید آن است که در جشنواره‌های بعدی و در عرصه ادبیات کودک و نوجوان، باور دوم، یعنی پذیرش صلاحیت خردسالان در سازمان داوری آثار هم مجال ظهور یابد.

مرزبندی کنیم. این دو عرصه می‌تواند به صورت تفکیک شده مد نظر قرار گیرند و یا این که در یک توالی منطقی به کار گرفته شوند. چه بسا آثاری که از سبک‌های موجود پیروی نکنند، اما در عین حال، بیشترین تأثیر را بر مخاطب می‌گذارند.

کودک و نوجوان، اگر نمی‌تواند به مانند یک داور بزرگسال سبک‌شناسی کند، اما می‌تواند به ما بگوید که از کدام تالیف یا ترجمه، بیشترین اثر را پذیرفته است و آن تأثیر را به زبان کودکانه برای ما بیان کند. یعنی همان گونه که در جشنواره‌های مختلف، آثار را در اختیار داوران بزرگسال قرار می‌دهند تا به قضاوت بنشینند، آثار را متناسب با مقاطع سنی مخاطبین آن‌ها، در معرض قضاوت داوران خردسال قرار می‌دهیم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی